

ویلهلم ایلرس (۱۹۸۹-۱۹۰۶)

در سال ۱۹۲۹ ما در دانشگاه لپزیگ در کلاس درس فارسی هانس هاینریش شدر با یکدیگر ملاقات کردیم. این ملاقات دوستی شصت ساله‌ای را به دنبال داشت که مبنای آن علاقه مشترک ما به فرهنگ ایران بود.

در ابتدا این علاقه در ما با تردید و دودلی نمایان شد. ویلهلم ایلرس، متولد بیست و هفتم سپتامبر ۱۹۰۶ - تقریباً دو ماه از من بزرگ‌تر بود - به تحصیل علم حقوق پرداخت، بدو در فرایبورگ و مونیخ، و پس از آن در زادگاهش، ولی قبلاً به زبانهای شرقی و به خصوص به خط میخی نیز عنایت کرده بود. معلمهای برجسته او در لپزیگ عبارت بودند از لاندسبرگر، کوشاکر، وایسباخ و شدر. وایسباخ و شدر بودند که او را به تحقیق دربارهٔ هخامنشیان راهبر شدند.

به یاد می‌آورم که چگونه ویلهلم ایلرس ضمن مباحثاتی طولانی که با هم در سرسرای دانشگاه لپزیگ داشتیم با شور و شوق برای من تشریح می‌کرد که به چه صورت از اسناد و مدارک موجود به خط میخی بین‌النهرین می‌توان اسامی خاص و عناوین صاحب‌مقامان مربوط به دورهٔ ایران باستان را استخراج کرد. این موضوع بعدها پایهٔ رسالهٔ او برای ورود به دانشگاه شد. اما من به سهم خود کوشیدم نظر او را به فرهنگ ایران در دورهٔ صفویه جلب کنم که خود بدان دل بسته بودم. در سال ۱۹۳۱ ویلهلم ایلرس با تحریر رساله‌ای دربارهٔ اشکال مختلف اجتماعی در حقوق بابل باستان به دریافت درجهٔ دکتری در حقوق نایل آمد. این رساله به معلم ما در رشتهٔ ایران‌شناسی یعنی هانس هاینریش شدر اهدا شده بود. دوست من کتیبه‌های قانون حمورابی را چنان به دقت مطالعه کرد که توانست سال بعد (۱۹۳۲) ترجمهٔ آن را به زبان آلمانی منتشر کند که هنوز هم از اعتبار برخوردار است.

چون هانس هاینریش شدر در سال ۱۹۳۰ به دانشگاه برلین فراخوانده شد، ما نیز به دنبال او به آنجا رفتیم. از این پس دیگر ما در زمینهٔ علم هرچه کردیم دربارهٔ ایران بود. ویلهلم ایلرس دستیار علمی معلم ما شد؛ من نیز رسالهٔ مخصوص ورود به دانشگاه خود را زیر نظر استاد دربارهٔ اوایل تاریخ صفویه تهیه کردم. دوست من در سال ۱۹۳۵ مقاله‌ای دربارهٔ قوم کرکا (KRKA) در کتیبه‌های هخامنشی فارسی باستان منتشر کرد. در این مقاله با وضوحی که می‌تواند سرمشق باشد ثابت شده که منظور از این قوم کاری‌ها هستند.

برلین در دههٔ سی از لحاظ شرق‌شناسی در حد اعلای شکفتگی بود. بزرگان این رشته بدون هیچ تشریفات با نسل جدید نشست و برخاست داشتند. دعوت‌کننده، انجمن شرق‌شناسی آلمان بود. پس از هر سخن‌رانی تخصصی که مورد توجه عموم بود بحث در می‌گرفت و سرزندگی و شوخی نیز در کار بود. گروهی از ایران‌شناسان جوان هم دور هم جمع شدند. ما برای گسترش تحقیقات ایران‌شناسی اصولی را تنظیم کردیم. یکی از پیشنهادهای ما دربارهٔ تألیف لغت‌نامه‌های معتبر بود. ویلهلم ایلرس درجا آمادگی خود را برای تهیهٔ یک فرهنگ آلمانی به فارسی که کاری مشکل بود اعلام داشت. در سال ۱۹۳۵ وزارت علوم مبلغ مختصری برای این امر تصویب کرد. کار این تألیف سخت به درازا کشید: در سال ۱۹۶۷ جلد اول و در سال ۱۹۸۳ جلد دوم این اثر منتشر شد.

در همان سال ۱۹۳۵ - که مصادف بود با جنگ حبشه - ویلهلم ایلرس و من که دو دوست جدایی‌ناپذیر بودیم در کنگرهٔ شرق‌شناسی ژم شرکت کردیم. در آنجا بود که پایهٔ دوستی خود با ولادیمیر مینورسکی و سید حسن تقی‌زاده را گذاشتیم. تعداد شرکت‌کنندگان در آن کنگره به سیصد

نفر هم نمی‌رسید.

پس از مراجعت به برلین، در نیمسال تحصیلی زمستانی ۱۹۳۶/۳۷ من در محدوده کارهای دانشگاه انجمن همکاری ایران را تأسیس کردم و به عنوان وظیفه برای آن در نظر گرفتم که کتاب اول از سفرنامه انگلبرت کمپفر، سیاح محقق را زیر عنوان نوادر دلپسند که مختص به ایران و در سال ۱۷۱۲ در لمگو به چاپ رسیده بود از زبان لاتینی به آلمانی برگردانیم. ویلهلم ایلرس نیمی از فصل اول و فصل نهم را متقبل شد. گذشته از وی این افراد در این اثر همکاری داشتند: برتولد اشپولر (نیمی از کتاب را ترجمه کرد)، هانس روبرت رومر، هلموت براون، هانس هارتمان و دیگران. من خود ترجمه اصطلاحات فنی و ویراستاری همه کتاب را به عهده داشتم. ترجمه کتاب کمپفر در سال ۱۹۴۰ در لایپزیک با عنوان «در دربار شاهنشاه ایران»^۱ منتشر شد. در مقدمه آن چنین آمده است: «کتاب حاضر حاصل کار دسته جمعی مستشرقین جوان است». امروز ممکن است به این گفته بخندند، ولی ما در آن زمان سر شوخی نداشتیم.

ماه اوت سال ۱۹۳۶ در زندگی ویلهلم ایلرس از اهمیت خاصی برخوردار است. در دهم اوت وی با خانم اریکا بوهلینگ ازدواج کرد که فوق‌العاده با خوشبختی توأم بود. اریکا ایلرس چنان سهم شایانی در آثار خلافت ایلرس به عهده دارد که به سهولت نمی‌توان به شرح و وصف آن پرداخت. در هماما اوت ۱۹۳۶ ویلهلم ایلرس به گذراندن رساله ورودی خود در دانشگاه برلین توفیق یافت. در آن ایام انجمن باستان‌شناسی دولت آلمان تصمیم داشت شعبه‌ای در بغداد باز کند. برای این مقام ویلهلم ایلرس را در نظر گرفته بودند، ولی وضع به گونه‌ای دیگر درآمد. رئیس انجمن باستان‌شناسی به مناسبت عروسی ایلرس تلگرافی مخابره کرد بدین مضمون: «تبریکات صمیمانه به مناسبت ازدواج - ارز برای بغداد تصویب نشد».

یک ماه بعد، در سپتامبر ۱۹۳۶، من از نخستین سفر تحقیقی خود به ایران بازگشتم. در مورد ارز هیچ مشکلی نداشتیم، چون با ایران متقابلاً قراردادی برای واریز حساب وجود داشت. به دوست خود پیشنهاد کردم در اصفهان پایگاهی برای تحقیقات دایر کند. رئیس انجمن باستان‌شناسی با این امر موافق بود و بدین ترتیب ایلرس و خانم در اول آوریل ۱۹۳۷ از راه زمینی عازم تهران شدند.

مذاکره با مقامات ایرانی وقت می‌خواست. در سیزدهم سپتامبر ۱۹۳۷ اولین پسر این زوج در تهران به دنیا آمد و به نام ویلهلم خسرو که بهم پیوند دهنده دو ملت است نامیده شد. دانشگاه تهران از دوست من دعوت کرد در تالار بزرگ امتحانات آنجا به زبان فارسی درباره روابط فرهنگی آلمان و ایران سخنرانی کند. این سخنرانی ظاهراً در مذاکرات اثر مثبت برجای گذاشت و در نتیجه در اول آوریل ۱۹۳۸ خانواده ایلرس به اصفهان نقل مکان کرد. در همان برلین من از دوست خود خواسته بودم که کتیبه‌های قرون وسطائی مربوط به بنای ساختمانها و مالیاتها که در مساجد ایران وجود دارد عکس برداری کند و آنها را در مجموعه‌ای به چاپ برساند. وی این درخواست را پذیرفت.

در فوریه سال ۱۹۳۹ همسرم و من در اصفهان به دیدن خانواده ایلرس رفتیم. دوست من در شهر خانه بزرگ جاداری با کلیه وسایل و لوازمی که در ایران به آن مربوط است اجاره کرده بود. مؤسسه دارای یک کتابخانه معتبر تخصصی بود و اتاق در اختیار مهمانان خود قرار می‌داد. صاحب خانه با غروری که آن را پنهان نمی‌کرد مجموعه‌ای از کتیبه‌ها را به ما نشان داد. ویلهلم ایلرس روش خاصی برای کپی برداری اختراع کرده بود. کتیبه دلخواه را با کاغذ می‌پوشاند و بعد کیسه‌ای کتان پُر از

۱- این کتاب با عنوان «در دربار شاهنشاه ایران» و «سفرنامه کمپفر» از آلمانی به فارسی ترجمه و منتشر شده است. شخصات آن چنین است: E. Kaempler. Am Hote des persischen Grossköniks (1684-85).

گرافیت را روی آن می‌مالید، در نتیجه خطوط کتیبه درست مانند اصل بر روی کاغذ نقش می‌شد. در اتاق کار او توده‌ای بزرگ از این طومارها وجود داشت که از لحاظ کتیبه‌برداشتن و انتشار کمال مطلوب بود. متأسفانه بخشی از این منابع منحصر به فرد در اثر جنگ از بین رفت.

اوایل ماه مه ۱۹۳۹ باز در اصفهان پیش دوست خود رفتم. ولیعهد ایران در تهران با شاهزاده خانم مصری، فوزیه، عروسی می‌کرد. کنت شولنبورگ در این مراسم نمایندگی دولت آلمان را به عهده داشت که از سال ۱۹۳۴ در مسکو سفیر بود. در سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۰ این کارشناس برجسته ایران در کشور ایران وزیر مختار بود. حال او علاقمند بود که از مساجد اصفهان که در جهان شهرت داشت و او خود به خوبی آنها را می‌شناخت به صورتی دقیق بازدید کند. در هنگام مأموریت او غیرمسلمانان حق ورود به مساجد را نداشتند. از ویلهلم ایلس و من خواسته شد که سفیر و مستشارش را ضمن این بازدید راهنمایی کنیم. روزی دلپذیر در ماه اردیبهشت بود و در آن روز ما گفتگوهایی به یادماندنی با هم داشتیم. چهار ماه بعد جنگ شد، و من پای پیاده در لهستان بودم.

ویلهلم ایلس تازه در سپتامبر ۱۹۴۱ به جنگ رفت. در ششم سپتامبر ۱۹۳۹ و لفهارت پرویز، دومین پسر او در اصفهان به دنیا آمده بود. دوست من در طول دو سال بعد دیگر نمی‌توانست در مملکت سفر کند، در غیر این صورت ممکن بود به عنوان جاسوس مورد سوءظن قرار گیرد. در نتیجه مدت اقامت خود را در اصفهان صرف این کار کرد که باز به کار تحقیق در لهجه‌های بپردازد که آثاری از زبان مادریا در آن باقی مانده است. یادداشتهای گسترده آن ایام او خوشبختانه در حوادث روزگار بر جای ماند که بعد در آن باره سخن خواهم گفت. ایلس به این هم توفیق یافت که رساله ورود به دانشگاه خود را درباره نامهای ایرانی صاحبان مناصب مذکور در کتیبه‌های خط میخی از همان اصفهان به چاپ برساند. این کتاب در سال ۱۹۴۰ در لپزیگ منتشر شد.

در بیست و هفتم سپتامبر ۱۹۴۱ ویلهلم ایلس به اسارت انگلیسیها افتاد و با تعداد کثیری از هموطنان خود به استرالیا فرستاده شد. همسر و دو فرزندش اجازه یافتند که از طریق عراق، سوریه، ترکیه و بالکان به وطن بازگردند.

ویلهلم ایلس از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۲ در دانشگاه سیدنی به کار پرداخت. پس از بازگشت به آلمان در سال ۱۹۵۲ در ماربورگ به سمت مربی و متصدی امور مربوط به شرق در کتابخانه آلمان غربی برگزیده شد. در سال ۱۹۵۸ دانشگاه وورتسبورگ او را در مقام استاد صاحب کرسی برای زبانهای شرقی و رئیس سمینار شرق شناسی به کار گماشت. بدین ترتیب پس از نیم قرن زندگی پرماجرا و اغلب طوفانی سرانجام ویلهلم ایلس آرام و قرار یافت.

پس از این نوبت به سی سال کار و کوشش و تحقیق می‌رسد. حاصل سرشار این سالها در کتاب شناسی هر دو جشن نامه‌ای که برای او تهیه شد، اولی در سال ۱۹۶۷ به مناسبت شصت سالگی و دومی در ۱۹۸۷ (اطلاعات مربوط به باستان شناسی ایران. جلد بیستم) منعکس است. او بیش از یک صد و سی تک نگاری و مقاله از خود برجای گذاشته است که البته نقد کتابها در این تعداد منظور نگردیده است.

در آثار ویلهلم ایلس تنوع فراوانی دیده می‌شود. در مقدمه جشن نامه سال ۱۹۸۷ عرصه‌های کار او در تحقیق چنین آمده است: سامی شناسی، ایران شناسی و تحقیق در خط میخی با توجه خاص به تاریخ حقوق و حقوق مندرج در کتیبه‌های خط میخی، باستان شناسی، کتیبه شناسی، لهجه‌های جدید و فولکلور، شعر عامیانه، واژه و نام شناسی، به خصوص تحقیق در نام امکنه، علم دلالت تطبیقی، تحلیل ریشه لغات سامی و کلیات دستور زبان.

گردآوردن این همه موضوع باور نکردنی در زیر یک نام غیرممکن می‌نماید. اما چنین نیست

زیرا ویلهلم ایلرس برحسب استعداد و تمایل شخصی پیش از هر چیز محقق در زبان بود. راز پدیدهٔ زبان او را مسحور کرده بود و در سراسر زندگی او را رها نمی‌کرد. تک نگاری او دربارهٔ روش علم دلالت تطبیقی در شرق شناسی که در سال ۱۹۷۳ منتشر شد به صراحت تمام مؤید این ادعاست. منظور وی در این مورد تحقیق در مورد بار معنایی جملات و کلمات است، نه تحقیق در ریشهٔ آنها. او اطمینان داشت «هرکجا مردم صحبت می‌کنند، زبان آنها دارای وجوه مشترکی است که از وحدت روح و فکر آدمی به نحوی غیر قابل انکار حکایت دارد». هدفی که در پیش دیدگان ویلهلم ایلرس جلوه گری می‌کرد عبارت بود از «هدفی متعالی، عمومی و فلسفی». وقتی از این هدف صحبت می‌کرد چشمهایش برق می‌زد. شاید هرگاه بگویم، تحقیق در زبان برای او جنبه‌ای الهی داشت ممکن است به راه اغراق رفته باشم، ولی به هر حال استنباط من چنین است. پس دیگر نباید موجب شگفتی باشد که شاهکار او اثر سه جلدی «لهجه‌های غرب ایران» است که مواد آن را در سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ جمع آوری کرده بود.

به مناسبت چهلمین سال تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۹۷۴ به ما هر دو درجهٔ دکتری افتخاری داده شد و نخست وزیر وقت در شانزدهم مارس آن سال شخصاً در تالار اجتماعات دانشگاه مدارک آن را در اختیار ما گذاشت.

روز بعد از مراسم دریافت دکتری افتخاری، در هفدهم مارس ۱۹۷۴ ما هر دو به اصفهان پرواز کردیم و به مبادلهٔ خاطرات خود پرداختیم. دوست من از تصمیمی که سرانجام دربارهٔ انتشار مواد گردآوری شدهٔ مربوط به لهجه‌ها گرفته بود سخت خرسند بود. وی به همراه همسرش که با مشرق زمین آشنا بود به خوانسار که در سالهای ۱۹۴۰/۴۱ نتوانسته بود به آنجا برود، رفت و مواد گردآوری شده را دوباره در محل آموذ، درگز واقع در شمال اصفهان نیز همین کار را کرد. دو سال بعد دو بار دیگر به ایران سفر کرد، تا لهجهٔ سیوند (بین بازارگاد و تخت جمشید) را بار دیگر بررسی و کنترل کند و ضمناً هفتادمین سال تولد خود را در حلقهٔ اعضای خانواده و دوستان متعدد ایرانی خود جشن بگیرد.

وی در سیوند با همان راوی روبرو شد که در اکتبر سال ۱۹۳۹ در تخت جمشید گفته‌های او را ضبط کرده بود. «تلگرافی از ارایش ف. شمید باعث شد که من از اصفهان برای دیدن حفاریهای انجمن شرق شناسی دانشگاه شیکاگو» به تخت جمشید بروم که نتیجه و حاصل پرسو و صدای آن بیرون آوردن کتیبهٔ کعبهٔ زردشت مربوط به اوایل دورهٔ ساسانی در نقش رستم بوده. بدین ترتیب ویلهلم ایلرس نخستین دانشمندی شد که کتیبهٔ فارسی میانه، پارتی و یونانی شاپور اول را بر روی برج نقش رستم خواند و آن را به خط لاتینی درآورد.

راوی او برای لهجهٔ سیوندی در آن ایام جوانی بود سرزنده به نام علی مراد که او را در همان سال ۱۹۳۹ به عنوان مهمان با خود به اصفهان برد و از شانزدهم نوامبر تا بیست و هشتم دسامبر نزد خود نگه داشت. در پائیز سال ۱۹۷۶ ویلهلم ایلرس برای آخرین بار در سیوند پس از سی و هفت سال با همین راوی به ضبط لهجهٔ سیوندی پرداخت.

سه جلد لهجه‌های غرب ایران در سالهای ۱۹۷۶ (جلد اول: خوانسار)، ۱۹۷۹ (جلد دوم: گز) و ۱۹۸۸ (جلد سوم: سیوند) منتشر شد که در مورد دو جلد نخستین ایلرس از همکاری اولریش شاپکا برخوردار بود. ارزش این اثر از فواید زبان شناسی سخت فراتر است. در حقیقت اهمیت این سه جلد بیش از هر چیز دیگر در منابع باارزشی است که برای شناسایی ایران و آداب و رسوم مردم آن به دست می‌دهد. محتویات آن برای کسانی هم که فارسی نمی‌دانند هم آموزنده است و هم لذت بخش. ایلرس آن بخش از میراث فرهنگی ایران را حفظ کرد که بدون وقفه در حال نابود شدن است. وی این

میراث فرهنگی را در دسترس معاصران و آیندگان گذاشت و آن را قابل استفاده کرد. بدیهی است که این مختصر که در رثاء دوست صدیق خود نوشتم با سپاسگزاری از او به پایان برسد. دوستان متخصص برای همه چیزهایی که ویلhelm ایلمرس بر اطلاعات ما از فرهنگ ایران افزوده است از وی سپاسگزارند. کسانی که او را می‌شناسند افزون بر این برای انسانیت و مهربانی او نیز سپاسگزارند، در سوم ژوئیه ۱۹۸۹ وی ناگهان و به صورتی نامنتظر رخصت یافت که به سرای باقی بشتابد. خاک بر او سبک باد.



Wilhelm Leurs.